

«زن و مطالعات خانواده»

سال اول - شماره اول - پاییز ۱۳۸۷

ص ص ۱۲۴ - ۱۰۱

رابطه طبقات دلبستگی والدین با طبقه دلبستگی کودک

سحر ساعدی^۱

دکتر زینب خانجانی^۲

چکیده

هدف از پژوهش حاضر شناخت رابطه طبقه دلبستگی والدین با طبقه دلبستگی کودکان پیش دبستانی و تعیین اینکه والدین نایمن بیش از والدین دلبسته ایمن خود پیرو کودکان دلبسته نایمن دارند، می‌باشد.

روش پژوهش حاضر بصورت غیر تجربی و از نوع پس رویدادی است. جامعه آماری مورد مطالعه متشکل از کودکان (دختر، پسر) حاضر در مهد کودک های خصوصی و دولتی شهر تبریز و مادران و پدران آنها می‌باشد، و گروه نمونه شامل ۴۸ زوج والدین - کودک در دامنه سنی ۶/۱۱ - ۵ سال، آزمودنیهای این پژوهش را تشکیل می دادند. کودکان این طیف سنی از مهدکودکهای ۳ منطقه اقتصادی - اجتماعی (بالا، متوسط و پایین) شهر تبریز با کنترل متغیرهای مزاحم، توسط پرسشنامه محقق ساخته به روش نمونه گیری سهمیه ای انتخاب شده‌اند. کلیه والدین پرسشنامه دلبستگی بزرگسال هازن و شور (۱۹۹۳) و کلیه کودکان آزمون اضطراب جدایی اسلو و همکاران (۱۹۸۸) را تکمیل کردند.

به منظور بررسی سطح معنی داری فراوانی و تعداد کودکان در هر طبقه از طبقات دلبستگی با توجه به طبقه دلبستگی مادر، پدر و هر دو از آزمون ناپارامتریک خی دو استفاده شد. در مورد مادر نتایج نشان داد که مادران ایمن در سطح معنی دار کودکان ایمن بیشتری دارند، همچنین مادران نایمن نسبت به مادران ایمن فرزندان نایمن بیشتر و فرزندان ایمن کمتری دارند. در مورد پدر نتایج نشان داد که تفاوت فراوانی کودکان ایمن و نایمن در طبقات

^۱. کارشناس ارشد روان شناسی، دانشگاه تبریز

^۲. عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز

دلبستگی پدران معنی دار نمی‌باشد. جهت بررسی دقیق اثر دو عاملی طبقه دلبستگی مادر و پدر بر طبقه دلبستگی کودک، پدر و مادرانی که از لحاظ طبقه دلبستگی ایمن بودند در یک گروه و پدر و مادرانی که از لحاظ دلبستگی نایمن در گروه دیگر طبقه‌بندی شدند، نتایج نشان داد که وقتی پدر و مادر هر دو ایمن هستند، احتمال داشتن کودک ایمن افزایش می‌یابد و وقتی پدر و مادر نایمن هستند، احتمال داشتن کودک نایمن بالاتر است؛ با این حال تفاوت از لحاظ آماری با استفاده از آزمون خی دو معنی دار نشده است.

به طور کلی می‌توان گفت دلبستگی ایمن و نا ایمن مادران در تعیین ایمن یا نایمن بودن کودک موثر است ولی در مورد پدران بدین صورت نبوده است. در واقع، مادر، در نقش مادری، همان تجارب دوران کودکی را با فرزند خود تکرار می‌کند که همان نظریه «انتقال بین نسلی» در الگوهای دلبستگی را مطرح می‌کند.

مقدمه

دلبستگی پیوند (گره‌های) هیجانی پایدار بین دو فرد است، به طوری که یکی از طرفین کوشش می‌کند نزدیکی یا مجاورت با موضوع دلبستگی را حفظ کرده، به گونه‌ای عمل کند تا مطمئن شود که ارتباط ادامه می‌یابد بالبی این رفتارها را رفتارهای دلبستگی نامید که ذاتاً در کودک نهاده شده است تا توجه مراقب را به سوی علایم خود جلب نماید. (فوگل، ۱۹۹۷). پژوهش‌ها و بررسی‌های بالبی مؤید آن بود که دلبستگی مادر- کودک که نیاز نخستین است نقش مهمی در تحول شخصیت و رشد اجتماعی کودک دارد. او که تحت تاثیر روان تحلیل‌گری، رفتار شناسان طبیعی و سبیرنتیک بود دریافت که این نیاز نخستین یعنی دلبستگی مادر- کودک به قدری نقش حیاتی در تحول بهنجار شخصیت کودک دارد که کودکانی که مدت‌ها از مادر جدا بوده‌اند و در نتیجه نیاز غریزی دلبستگی آنها ارضا نشده است، اغلب به انواع مشکلات روانی- شناختی مبتلا می‌شوند. این کودکان در آینده قادر به دوست داشتن نیستند زیرا فرصت برقراری یک پیوستگی محکم را با مادر یا جانشین او در ابتدای زندگی نداشته‌اند. علاوه بر این، بالبی علایم مشابهی در کودکانی مشاهده کرد که مدتی در خانه‌های طبیعی بزرگ شده سپس در معرض جدایی‌های طولانی قرار گرفته بودند. این کودکان چنان از جدایی آسیب دیده بودند که به طور دایم از پیوندهای نزدیک

انسانی پرهیز می‌کردند. چنین مشاهداتی بالبی را متقاعد کرد که نمی‌توان بدون توجه نزدیک به پیوند مادر و کودک، تحول را فهمید. بالبی در جستجوی پاسخی برای سؤالاتش به نظریه رفتار شناسان طبیعی روی آورد (فدایی، ۱۳۷۵). تاثیر عوامل متعددی در دلبستگی، محور فرضیه پردازی و تحقیق واقع شده‌اند مانند خصوصیات والدین و شیوه‌های پرورش کودک، توالی رفتارهای دلبستگی و پیامد دلبستگی در تحول اجتماعی و هیجانی بعدی کودک (طهوریان و همکاران، ۱۳۷۳). در بعضی از این پژوهش‌ها بر ارتباط الگوی درونی^۱ مادر با کودکان تاکید شده است (مین و گلدوین، ۱۹۸۴). بطور خلاصه، پژوهش‌های متعدد نشان داده‌اند که دلبستگی بهنجار کودک والدین، کاوش، کنجاوی و تسلط او را بر محیط جسمانی و اجتماعی تسهیل می‌کند. هم چنین دلبستگی بهنجار کودک، اعتماد او را به سایر ارتباطات اجتماعی افزایش می‌دهد و به تحول آتی روابط عاطفی با همسالان و توانایی ایجاد روابط دوستانه و عاشقانه با دیگران کمک می‌کند (طهوریان و همکاران، ۱۳۷۳). به علاوه، هم چنان که نتایج اکثر پژوهش‌ها نشان داده‌اند عوامل متعددی رابطه دلبستگی مادر-کودک را تحت تاثیر قرار می‌دهد. بررسی‌های متعددی وجود رفتار دلبستگی را آشکار کرده‌اند. بالبی در آغاز به پنج نظام رفتاری مکیدن، به دیگری آویختن، دنبال کردن، گریه کردن و لبخند زدن اشاره کرده است که کودک آنها را تدریجاً بر پایه ظرفیت‌های قبلی سازمان‌دهی می‌کند. به تدریج که کودک بزرگ می‌شود، طیف رفتارهای او غنی می‌شود. لبخند زدن، طلبیدن، سعی در ایجاد تماس، جا به جا شدن که هدف همه آن‌ها تجسس و نزدیک شدن با چهره‌ای است که کودک به او دلبسته است. بعدها دلبستگی با فوریت و فراوانی کمتر متجلی می‌شود. چه، کودک بر اثر تحول خویشتن به وسایل جدیدی مجهز می‌گردد که از آن میان باید به کاربرد رمزها (زبان)، بناکردن راهبردها و کشش نسبت به دیگر کانونهای رغبت اشاره کرد (منصور و دادستان، ۱۳۷۴).

¹ - intemal models

نظریه بالبی و تأکید بر نقش اساسی مادر در مورد شکل گیری شخصیت کودک زمینه ساز بسیاری از پژوهش ها گردیده است. بررسی ادبیات تحقیق در زمینه دلبستگی نشان می دهد که محققان در پی یافتن عواملی بوده اند که رابطه دلبستگی مادر - کودک را تعدیل می نماید. در واقع نتایج متفاوت و گاه متناقض این مطالعات حاکی از عوامل درون گروهی است که به عنوان متغیرهای تعدیل کننده این رابطه را تحت تاثیر قرار می دهند. از جمله این عوامل عبارت از، حساسیت^۱ و پاسخ دهی^۲ مادر به کودک، ویژگی های بهنجار و نابهنجار مادر، بیماری های روانی مادر، خلق کودک، جدایی های مادر از کودک، حساسیت و پاسخ دهی پدر، ویژگی های کودک و ... (کراول^۳ و فلدمن^۴، ۱۹۸۸؛ ایزارد^۵ و هاینس^۶، ۱۹۹۱؛ تتی و همکاران، ۱۹۹۵؛ کارانزا^۷، ۲۰۰۰). یکی از عوامل مهمی که اخیراً به آن توجه شده است و پژوهش هایی در مورد آن صورت گرفته رابطه بین نوع دلبستگی مادر با چگونگی شکل گیری دلبستگی در کودک است.

از نظر بالبی (۱۹۸۰) بین تجارب دوران کودکی فرد با والدین خود رفتار والدینی بعدی او رابطه و پیوستگی وجود دارد (به نقل از مین و گلدوین، ۱۹۸۴). اسروف^۸ و فلیسون^۹ (۱۹۸۶) تأکید کردند که تجسمات ذهنی^{۱۰} شامل الگوهای از نقش های والدین و نیز نقش های کودک است. بنابراین یک زن نقش مادری را از مادر خود یاد گرفته است. به همین دلیل به عنوان یک والد تمایل دارد که در نقش مادری همان تجارب دوران کودکی خود را با فرزند خود تکرار کند. بعبارت دیگر الگوی مادر از رابطه با والدین خود، بر توانایی او برای توجه و

¹- Sensitivity

²- Responsive

³- Crowwell,J

⁴- Feldman,s

⁵- Izard,c

⁶- Haynes,O

⁷- Caranza,L

⁸- Srouf,L

⁹- Fleeson

¹⁰-Mental Representation

رسیدگی به علایم فرزندانش و بنابراین بر توانایی‌اش برای پاسخ دادن به شیوه‌ای حساس و هماهنگ به کودک تأثیر می‌گذارد (همان منبع).

بنابراین امروزه با نظریه «انتقال بین نسلی»^۱ الگوی دلبستگی^۲ مواجه هستیم. بر طبق این نظریه افراد از راه همانندسازی با والدین^۳، الگوهای رفتاری را که فرد در دوران کودکی با والدین خود تجربه کرده اند، به رابطه خود با فرزندانشان منتقل می‌کنند و فرزندان آنها نیز به نوبه خود همان الگو را به نسل بعدی انتقال می‌دهند. به این ترتیب الگوی تعامل سالم و ناسالم از طریق خرده فرهنگ‌های خانوادگی از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شوند (استیل^۴ و هکاران، ۱۹۹۶). بر طبق نظر بالبی الگوی دلبستگی والدین تحت تأثیر الگوهای عملی^۵ آنها از چهره دلبستگی^۶ و از خود^۷ می‌باشد. در واقع یکی از مفاهیم زیر بنایی نظریه بالبی الگوهای عملی از چهره دلبستگی و خود است. او معتقد است الگوهای عملی تحت تأثیر تجارب مکرر و روزانه کودک با چهره دلبستگی ساخته می‌شود و این الگوی عملی ضمن این که از تعاملات روزانه حاصل می‌شود، خود نیز در آینده بر تعاملات و ارتباطات بین فردی تأثیر می‌گذارد. تجسمات ذهنی از چهره دلبستگی در ابتدای دوران کودکی بین سنین ۷-۶ سالگی که نقطه اوج آن ۳ سالگی است شکل می‌گیرد. پس از شکل‌گیری تجسمات چهره دلبستگی، این تجسمات بر انتظارات فرد از دنیای اطراف و دیگران تأثیر مستقیم می‌گذارد. بوسیله این الگوی عملی، فرد وقایع محیط و اطراف خود را درک می‌کند، آنها را ارزیابی و تفسیر می‌کند و آینده را پیش بینی می‌نماید. کارآمدی الگوهای عملی به امروزی‌سازی^۸ آنها بستگی دارد (خانجانی، ۱۳۷۹).

¹ - Across Generation Transmission

² - Attachment pattern

³ - Identification With parent

⁴ - Steel, H

⁵ - working models

⁶ - figures of Attachment

⁷ - self

⁸ - up date

نتایج بسیاری از این پژوهش‌ها اثبات کرده اند، مادرانی که طبقه دلبستگی ناایمن دارند ناایمنی را به فرزندان خود نیز منتقل می‌کنند و زمینه مشکلات عاطفی، رفتاری و اجتماعی را در کودک فراهم می‌سازند. به عبارت دیگر الگوی عملی مادر از چهره دلبستگی دوران کودکی‌اش، در شکل‌گیری شخصیت کودک و نوع دلبستگی او مؤثر است بنابراین با توجه به نظریات مطرح شده درباره حساسیت این رابطه و نقشی که طبقه دلبستگی مادر، شکل‌گیری ویژگی‌های شخصیتی‌اش در سبک رفتاری، حساسیت و پاسخ‌دهی مادرانه او دارد و از سوی دیگر با توجه به اهمیت و تأثیر مستقیم و غیرمستقیم طبقه دلبستگی مادر و ویژگی‌های شخصیتی او در تحول عاطفی کودک و سلامت روانی او همواره با سؤال‌های اساسی مواجه هستیم، مثلاً طبقه دلبستگی مادر چه تأثیری بر طبقه دلبستگی فرزندش دارد؟ بررسی اجمالی ادبیات تحقیق نشان می‌دهد که با وجود اهمیت رابطه طبقه دلبستگی مادر با طبقه دلبستگی کودک، به دلیل تازگی این نظریه، با پژوهش‌های اندکی در این زمینه مواجه هستیم. از جمله تحقیقاتی که تأثیر طبقه دلبستگی مادر را روی دلبستگی کودک نشان داده است عبارت است از پژوهش مین و همکاران (۱۹۸۵)، وارد و کارسون (۱۹۹۵)، استیل و همکاران (۱۹۹۶)، لیفر^۱ و همکاران (۲۰۰۱).

از سوی دیگر تحقیقات بسیار معدودی که در مورد رابطه بین طبقه دلبستگی پدر با فرزند وجود دارد، مؤید آن است که احتمالاً بین طبقه دلبستگی پدر با طبقه دلبستگی کودک رابطه وجود داشته باشد (استیل و همکاران، ۱۹۹۶). با وجود این از آن جایی که در اکثر فرهنگ‌ها پدر همواره به عنوان یک چهره دلبستگی فرعی مطرح است در این مورد نیز با کمبود اطلاعات مواجه هستیم. به همین دلیل در این مورد با سوالات و ابهام‌های خاصی مواجه هستیم که انجام تحقیق در این مورد را الزامی می‌سازد.

¹ - Leifer, M

پژوهش حاضر بررسی رابطه طبقه دلبستگی والدین با طبقه دلبستگی کودکان پیش دبستانی و تعیین اینکه والدین نایمن بیش از والدین دلبسته ایمن خود پیرو کودکان دلبسته نایمن دارند، می‌باشد.

روش پژوهش

طرح تحقیق:

پژوهش حاضر بصورت تحقیق پیمایشی بوده که در آن طبقات دلبستگی کودک متغیر ملاک و طبقات دلبستگی والدین بعنوان متغیر پیش بین بکار رفته است.

جامعه آماری، گروه نمونه و روش نمونه گیری

جامعه آماری مورد مطالعه متشکل از کودکان (دختر و پسر) موجود در مهدکودک‌های خصوصی و دولتی شهر تبریز و مادران و پدران آنها بود. ۴۸ زوج والدین - کودک، آزمودنی‌های این پژوهش را تشکیل می‌دادند. دامنه سنی کودکان ۵ سال تا ۵ سال و ۱۱ ماه و ۶ سال تا ۶ سال و ۱۱ ماه بود که از میان کودکان این طیف‌های سنی موجود در مهدکودک‌های (آمادگی) سه منطقه اقتصادی - اجتماعی (بالا، متوسط، پایین) شهر تبریز انتخاب شدند. آزمودنی‌ها از هر دو جنس پسر و دختر به طور مساوی انتخاب شدند. بنابراین در این پژوهش جمعاً ۱۴۴ آزمودنی (۴۸ مادر و ۴۸ پدر و ۴۸ کودک) شرکت داشتند. به منظور کنترل برخی از متغیرهایی که بر طبق ادبیات تحقیق امکان مداخله در جریان پژوهش را داشتند، آزمودنی‌های این پژوهش فقط از ۵ سالگی از مادر جدا و وارد آمادگی شده بودند یعنی نحوه مراقبت آن‌ها تا سن ۵ سالگی ثابت بوده و تا این سن فقط توسط مادر و در خانه تحت مراقبت قرار داشته‌اند و هرگز تحت مراقبت غیرمادرانه نبوده‌اند. مادران حداقل باید دیپلم به بالا می‌بودند. بنابراین در انتخاب آزمودنی‌ها شرایط خاصی رعایت می‌شد تا اثر برخی از متغیرهای مزاحم مانند تأثیر جدایی‌های موقت روزانه در سنین پایین، تحصیلات مادر، شغل مادر (فقط مادران خانه دار انتخاب شدند) و وضع اقتصادی کنترل شدند.

همچنین برای کنترل اثر عامل طول مدت جدایی روزانه، کودکانی که به طور نیمه وقت در مهدکودک حضور داشتند، انتخاب شدند. بنابراین به دلیل آن که پژوهش‌های قبلی حاکی از تأثیر جدی مراقبت‌های غیرمادرانه‌اند در سنین پایین، جدایی‌های موقت روزانه یا به طور تمام وقت بودند، این متغیرها کاملاً کنترل گردیدند.

نمونه مورد نظر این پژوهش ۴۸ زوج والدین-کودک بودند. به این ترتیب که از سه منطقه اقتصادی-اجتماعی پایین، متوسط و بالا، تعدادی از مهدکودک‌های خصوصی و دولتی انتخاب و با کنترل متغیرهای مزاحم اسامی ۴۸ زوج والدین-کودک به طور مساوی برگزیده شد.

ابزار پژوهش

۱- آزمون اضطراب جدایی :

در این پژوهش برای ارزیابی الگوی دلبستگی از آزمون اضطراب جدایی اسلو و همکاران (۱۹۸۸) استفاده شد. به منظور حذف تأثیرات فرهنگی-ارزشی بیگانه، تصاویر این آزمون برای اولین بار در ایران توسط خانجانی (۱۳۷۹) مورد تجدید نظر قرار گرفته، و با شرایط فرهنگی-مذهبی کشورمان تطبیق داده شد. که در پژوهش حاضر این تصاویر تجدید نظر شده ایرانی به کار رفته است. در نسخه تعدیل شده آزمون که توسط اسلو و همکاران (۱۹۸۸) تهیه گردیده، از ۶ موقعیت جدایی مشابه با نسخه اصلی استفاده شده است، اما تغییراتی نیز در آن به وجود آمده است. در نسخه تعدیل شده، از تصاویر سیاه و سفید ۵×۷ استفاده شده که در تمام موقعیت‌های آن، یکسانی و تشابه محرک‌ها حفظ شده‌اند. به طور کلی آزمون اضطراب جدایی استفاده شده در این پژوهش (نسخه فارسی) شامل ۶ تصویر (۱-۶) سیاه و سفید است که هر یک نشان دهنده یک صحنه جدایی کودک از والدین هستند (خانجانی، ۱۳۷۹).

۲- پرسشنامه دلبستگی بزرگسال هازن و شور (نسخه جدید ۱۹۹۳). این پرسشنامه برای سنجش دلبستگی بزرگسالان به کار می‌رود و توسط پاکدامن (۱۳۸۰) بر روی آزمودنی‌های ایرانی اعتباریابی شده است و شامل دو بخش

است که در بخش اول پرسشنامه دلبستگی بزرگسال سه پاراگراف اساسی به شکل جملاتی توصیفی مطرح شده که آزمودنی باید پاسخ هایش را روی یک مقیاس ۷ درجه‌ای از نوع لیکرت که «از کاملاً مخالف» تا «کاملاً موافق» درجه‌بندی شده، مشخص کند. هدف آن این امر است که تا چه حدی این توصیف با ویژگیهای آزمودنی مطابقت دارد. در بخش دوم پرسش نامه دلبستگی بزرگسال، مجدداً همان توصیف‌ها مطرح شده ولی این بار آزمودنی باید تنها با علامت زدن یکی از آنها تشابه خود را با یکی از آن توصیف بیان کند.

پاکدامن (۱۳۸۰) قابلیت اعتماد آزمون هازن و شور (۱۹۹۳) را بر روی آزمودنی‌های ایرانی مورد بررسی قرار داد. برای دستیابی به قابلیت اعتماد این آزمون ۱۰۰ نفر دانش آموز (۵۰ دختر و ۵۰ پسر) سال دوم دبیرستان (با حدود سنی ۱۶:۵ - ۱۵:۶ سال) که به طور تصادفی انتخاب شده بودند به فاصله یک ماه توسط پرسش نامه دلبستگی بزرگسال هازن و شور مورد آزمون قرار گرفتند. با توجه به آن که در هر نوبت نتایج بخش اول و دوم پرسشنامه دلبستگی بزرگسال در تطابق کامل بودند، یعنی $I=+1$ (به این معنا که هر فردی در توصیف خاصی را در بخش دوم پرسشنامه دلبستگی بزرگسال علامت شده بود در بخش اول پرسشنامه دلبستگی بزرگسال نیز بالاترین رتبه را به این توصیف اختصاص داده بود) بررسی قابلیت اعتماد پرسشنامه دلبستگی بزرگسال کافی بود و آزمون تی برای نمونه‌های زوجی، جهت مقایسه دو اجرای اول و دوم بخش اول پرسشنامه دلبستگی بزرگسال کل نمرات به کار گرفته شد. مطابق این یافته‌ها تفاوت بین دو اجرای توصیف‌های ۱ و ۲ و ۳ در بخش اول پرسشنامه دلبستگی بزرگسال معنادار نیست و این آزمون در سطح ۹۵٪ قابل اعتماد است اما با توجه به همبستگی بین نتایج این دو اجرا توصیف سوم (دلبستگی اضطرابی - دوسوگرا) قابل اعتمادترین است و در درجه‌بندی توصیف دوم (دلبستگی اجتنابی) قابل اعتماد است و توصیف اول (دلبستگی ایمن) کمترین میزان قابلیت اعتماد را در بین این سه توصیف دارد. از سوی دیگر میزان آلفای کرونباخ در مورد اجرای این پرسشنامه روی ۱۰۰ نفر مورد بررسی برای دستیابی

به قابلیت اعتماد، برابر ۰/۷۸۹۸ شده است که میزان بالایی است (پاکدامن، ۱۳۸۰).

پاکدامن (۱۳۸۰) با بررسی میزان همبستگی سه توصیف اصلی در بخش اول پرسشنامه دل‌بستگی بزرگسال روی ۱۰۰ نفر (۵۰ دختر و ۵۰ پسر) کلاس دوم دبیرستان (که در بررسی قابلیت اعتماد پرسشنامه مورد نظر قرار رگفته بودند) به اعتبار واگرا (تشخیصی) (که نوعی اعتبار سازه است) این ۳ توصیف یافت که نشان می‌داد این ۳ توصیف یافت که نشان می‌داد این ۳ توصیف سه محتوای متفاوت از نظر دل‌بستگی را می‌سنجد چرا که همبستگی دل‌بستگی ایمنی بخش با دل‌بستگی اجتنابی ۰/۱- و با دل‌بستگی اضطرابی - دوسوگرا ۰/۵۴-، و همبستگی دل‌بستگی اجتنابی و دل‌بستگی اضطرابی - دوسوگرا ۰/۱۴- یعنی بسیار پایین می‌باشد.

نتایج

مادران و پدران شرکت کننده در پژوهش بر اساس طبقه دل‌بستگی بزرگسال در این پژوهش در ۳ گروه خود پیرو، انکارکننده، و مجذوب تقسیم بندی شدند. نتایج پژوهش حاضر بیان کردند که ۸۱/۳٪ از مادران و ۷۷/۱٪ از پدران در طبقه دل‌بستگی ایمن خود پیرو و مابقی در طبقات دل‌بستگی نایمن (انکار کننده و مجذوب) قرار دارند که این نتایج در جداول ۱ و ۲ ارائه شده است.

جدول ۱: فراوانی ها و درصد فراوانی های طبقات دل‌بستگی مادران

جدول ۲: فراوانی ها و درصد فراوانی های طبقات دل‌بستگی پدران

کودکان شرکت کننده در پژوهش، بر اساس طبقه دل‌بستگی کودکان در این پژوهش در ۳ گروه ایمن، دوسوگرا، و اجتنابی تقسیم‌بندی شدند. در جدول ۱ فراوانی طبقات دل‌بستگی کودکان ارائه گردیده است. با توجه به جدول ۵۴/۲٪ کودکان شرکت کننده در پژوهش طبقه دل‌بستگی ایمن، ۴۱/۷٪ از کودکان شرکت کننده در پژوهش طبقه دل‌بستگی دو سوگرا و ۴/۲٪ از کودکان شرکت

کننده طبقه دلبستگی اجتنابی داشته‌اند. بنابراین بالاترین درصد مربوط به طبقه دلبستگی ایمن کودکان و پایین‌ترین درصد مربوط به طبقه دلبستگی اجتنابی کودکان است.

جدول ۳: فراوانی‌ها و درصد فراوانی‌های طبقات دلبستگی کودکان
به منظور بررسی سطح معنی‌داری فراوانی و تعداد کودکان در هر طبقه از طبقات دلبستگی با توجه به طبقه دلبستگی مادر، پدر و هر دو از آزمون آماری ناپارامتریک یک مجذور خی استفاده شد. جهت مقایسه دو گروه ایمن با گروه نایمن (دوسوگرا و اجتنابی در کودکان، انکارکننده و مجذوب در مادران) را با یکدیگر ادغام شده، بدین ترتیب مادران و کودکان به دو گروه ایمن و نایمن تقسیم شدند. نتایج نشان داد که مادران ایمن در سطح معنی‌داری کودکان ایمن بیشتری دارند، همچنین مادران نایمن نسبت به مادران ایمن فرزندان نایمن بیشتر (۷ نفر) و فرزندان ایمن کمتری دارند. بنابراین به نظر می‌رسد طبقه دلبستگی مادر، پیش‌بینی‌کننده خوبی برای طبقه دلبستگی فرزندان می‌باشند.
جدول ۴: فراوانی و نتایج به دست آمده از آزمون مجذور خی را نشان می‌دهد.

جدول ۴: آزمون خی دو فراوانی دلبستگی مادر - کودک در دو طبقه
جهت بررسی دقیق‌تر پراکندگی طبقه دلبستگی کودک بر اساس طبقه دلبستگی مادر، مادران و کودکان بر اساس طبقه دلبستگی هر کدام به ۳ طبقه تقسیم شدند. نتایج حاصل نشان داد که وقتی مادران از لحاظ طبقه دلبستگی در طبقه خود پیرو باشند احتمال داشتن کودک با دلبستگی ایمن بیشتر می‌باشد. اما وقتی مادران در طبقه دلبستگی انکارکننده باشند، احتمال داشتن کودک دوسوگرا و وقتی طبقه دلبستگی مادر مجذوب باشد، در این حالت نیز احتمال داشتن کودک دوسوگرا بیشتر می‌باشد. با استفاده از آزمون خی دو مشخص شد که این پراکندگی‌ها معنی‌دار نمی‌باشد. به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که اگر چه ایمنی یا نایمنی دلبستگی مادر به طور کلی پیش‌بینی‌کننده خوبی برای ایمنی و نایمنی دلبستگی کودک است اما نوع طبقه نایمنی دلبستگی مادر قادر نیست دقیقاً نوع طبقه نایمنی دلبستگی کودک را پیش‌بینی کند. نتایج حاصل در جدول ۵ ارائه شده است.

جدول ۵: آزمون خی‌دو فراوانی دل‌بستگی مادر - کودک در سه طبقه با تقسیم پدران و کودکان به دو گروه ایمن و نایمن مشخص شد که تفاوت فراوانی کودکان ایمن و نایمن در طبقات دل‌بستگی پدران، معنی‌دار نمی‌باشد. نتایج در جدول ۶ ارائه شده است.

جدول ۶: آزمون خی‌دو فراوانی دل‌بستگی پدر - کودک در دو طبقه جهت بررسی دقیق‌تر پراکندگی طبقه دل‌بستگی کودک بر اساس طبقه دل‌بستگی پدر، پدران و کودکان بر اساس طبقه دل‌بستگی، هر کدام به ۳ طبقه تقسیم شدند. نتایج حاصل نشان داد که وقتی پدران از لحاظ دل‌بستگی در طبقه خود پیرو قرار گیرند احتمال داشتن کودکی با دل‌بستگی ایمن بیشتر است. به علاوه وقتی پدر در طبقه دل‌بستگی مجذوب باشد احتمال داشتن کودک دوسوگرا افزایش می‌یابد. با استفاده از آزمون خی‌دو مشخص شد که این پراکندگی‌ها معنی‌دار نمی‌باشد. نتایج حاصل در جدول ۷ ارائه شده است. به این ترتیب طبقه دل‌بستگی پدر پیش‌بینی‌کننده خوبی برای طبقه دل‌بستگی کودک محسوب نمی‌شود.

جدول ۷: آزمون خی‌دو فراوانی دل‌بستگی پدر - کودک در سه طبقه جهت بررسی دقیق اثر دو عامل طبقه دل‌بستگی مادر و پدر بر طبقه دل‌بستگی کودک، پدر و مادرانی که از لحاظ طبقه دل‌بستگی ایمن بودند در یک گروه، پدر و مادرانی که از لحاظ دل‌بستگی نایمن بودند در گروه دیگر طبقه بندی شدند. نتایج نشان داد که وقتی پدر و مادر هر دو ایمن هستند، احتمال داشتن کودک ایمن افزایش می‌یابد و وقتی پدر و مادر نایمن هستند، احتمال داشتن کودک نایمن بالاتر می‌باشد. با این حال تفاوت‌های حاصل با استفاده از آزمون خی‌دو از لحاظ آماری معنی‌دار نبوده است. نتایج حاصل در جدول ۸ ارائه شده است.

جدول ۸: آزمون خی‌دو فراوانی والدین - کودک در دو طبقه

بحث و نتیجه گیری

اولین و مهم‌ترین یافته این پژوهش آن است که مادران دلبسته خود پیرو (ایمن) بیش از مادران دلبسته نایمن، کودکان دلبسته ایمن دارند. همچنین مادران نایمن بیش از مادران ایمن دارای کودکان نایمن هستند. این یافته با یافته‌های محققان دیگر همخوانی دارد. از جمله بالبی (۱۹۸۰)، اسروف و فلسون (۱۹۸۶)، استیل و همکاران (۱۹۹۶)، بروک^۱ و همکاران (۲۰۰۰)، لیفر و همکاران (۲۰۰۱). بنابر نتایج این پژوهش‌ها، مادر خود پیرو (ایمن) احتمال بیشتری دارد که کودکان ایمن داشته باشند. از نظر بالبی (۱۹۸۰) بین تجارب دوران کودکی فرد از والدین خود و رفتار والدینی بعدی او رابطه و پیوستگی وجود دارد (نقل از مین و گلدوین، ۱۹۸۴). اسروف فلسون (۱۹۸۶) تأکید می‌کند که تجسمات ذهنی شامل الگوهایی از نقش‌های والدین و نیز نقش‌های کودک است. بنابراین یک زن نقش مادری را از مادر خود یاد گرفته است، به همین دلیل به عنوان یک والد تمایل دارد که در نقش مادری، همان تجارب دوران کودکی خویش را با فرزند خود تکرار کند. به عبارت دیگر الگوی مادر از رابطه با والدین خود، بر توانایی او برای توجه و رسیدگی به علائم فرزندش و بنابراین بر توانایی‌اش برای پاسخ‌دادن به شیوه‌ای حساس و هماهنگ به او تأثیر می‌گذارد (نقل از مین و گلدوین، ۱۹۸۴). بنابراین امروزه نظریه «انتقال بین نسلی» الگوهای دلبستگی مطرح می‌باشد. بر طبق این نظریه افراد از راه همانند سازی با والدین، الگوهای رفتاری را که خود در دوران کودکی با والدین خود تجربه کرده‌اند، به رابطه خود با فرزندشان منتقل می‌کنند و فرزند آنها نیز به نوبه خود همان الگو را به نسل بعدی انتقال می‌دهند. بدین ترتیب الگوهای تعاملی سالم و ناسالم از طریق خرده فرهنگ‌های خانوادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند (استیل و همکاران، ۱۹۹۶).

یافته دیگر این پژوهش مؤید آن است که علی‌رغم آن که مادران دلبسته نایمن احتمال داشتن فرزندان نایمن‌شان بیشتر است اما نوع طبقه مادران

¹ - Broke.,J.S

دل بسته نایمن پیش بینی کننده قوی برای نوع طبقه کودکان نایمن نمی باشد. به عبارت دیگر انطباق موازی بین نوع نایمینی مادر (انکارکننده، مجذوب) با نوع نایمینی کودک (اجتنابی، دوسوگرا) وجود ندارد. به طوری که یافته‌ها نشان دادند مادران دل بسته نایمن مجذوب بیش از سایر مادران متعلق به طبقات دیگر دل بستگی، کودکان اجتنابی نداشتند. این یافته‌ها با بعضی از یافته‌ها از جمله مطالعه مین و همکاران (۱۹۸۵) که به منظور بررسی رابطه ساختار ذهنی دل بستگی بزرگسالان با وضعیت دل بستگی کودکان در موقعیت ناآشنا انجام گرفت، همخوانی ندارد. در این مطالعه، نتایج حاکی از آن بود که الگوهای دل بستگی کودکان به طور معناداری با نوع الگوهای دل بستگی والدین مرتبط است. والدین کودکان ایمن، هم برای ارتباط دل بستگی و هم برای خود پیروی ارزش خاصی قایل بودند و هنگام بحث از تأثیر موضوع‌های مرتبط با دل بستگی بر تحول خود و در مقابل این سؤال که «آیا دوران کودکی ایمنی را به یاد می آورید؟» راحت بودند (والدین خود پیرو). والدین کودکان اجتنابی، تأثیر دل بستگی را انکار کرده، یا کم اهمیت جلوه می دادند و یا احساس می کردند که تجربیات دل بستگی دوران کودکی خود را به یاد ندارند و یا در خاطرات خود به آرمانی کردن والدین خود می پرداختند (والدین انکارکننده). والدین کودکان دوسوگرا یا مقاوم، مجذوب دل بستگی‌های خانوادگی خود بودند. آنها وقایع بسیار خاص و اغلب تعارض آمیز را درباره دل بستگی‌های دوران کودکی خود به یاد می آوردند، اما قادر نبودند این خاطرات را در یک تصویر کلی، یکپارچه سازند (والدین مجذوب).

یافته‌های دیگر پژوهش حاضر نشان داد که بین نوع نایمینی دل بستگی پدران با نوع نایمینی فرزندان رابطه وجود ندارد. یافته‌های پژوهش حاضر با پژوهش مین (۱۹۸۵) همخوانی ندارد. چندین تبیین برای این ناهمخوانی وجود دارد. یکی از مهم ترین تبیین‌ها این است که فرایند تحول می بایست در بافتی که رخ می دهد، در نظر گرفته شود. فرهنگ در شکل دهی این بافت به نحو

سرنوشت‌سازی مهم است (بارات^۱ و همکاران، ۱۹۹۳). تحول نوع بشر در محیط‌های فرهنگی متفاوت رخ می‌دهد و برای هر فرد فرایندهای تحول، اجتماعی‌شدن و فرهنگی‌شدن با محیط‌های فیزیکی و اجتماعی او آمیخته است (هنید^۲ و همکاران، ۱۹۹۱).

اگر چه نظریه دلبستگی اولین درون داده‌های بین فرهنگی را از مطالعه اینثورت بر روی نوزادان اوگاندا دریافت کرده است (اینثورت، ۱۹۶۷)، اما متأسفانه به مفاهیم فرهنگی توجه چندانی نشده است. به این دلیل که این نظریه، دلبستگی را به عنوان یک ویژگی «نوع» می‌داند که از «لحاظ محیطی ثابت» است و عمدتاً با اصطلاح پدید آیی نوعی^۳ قابل توضیح می‌باشد (نقل از گروسمن^۴ و همکاران، ۱۹۹۰). بنابراین تأکید اصلی این نظریه بر این فرض استوار است که دلبستگی پدیده‌ای جهانی و رایج در همه فرهنگ‌ها است و بر روی تحول روابط مادر-کودک تأثیر بی‌شائبه‌ای دارد (هنید و همکاران، ۱۹۹۰). اهمیت نسبی تأثیرات فرهنگی هنگامی بارز شد که یافته‌های پژوهشی حاکی از تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای بین نوع و درصد الگوهای دلبستگی در گروه نمونه آلمانی و گروه نمونه آمریکایی بودند (گروسمن و همکاران، ۱۹۹۰). با وجود این، مطالعه و بررسی در مورد تأثیر ویژگی‌های فرهنگی-اجتماعی بر دلبستگی مادر-کودک و رای دوره نوزادی اندک می‌باشد. به همین دلیل مطالعه اینثورت (۱۹۷۸) بر روی مفاهیم فرهنگی که عمدتاً در حول و حوش نوزادی رخ می‌دهد، متمرکز است. تحقیقاتی که از روش «موقعیت ناآشنا» در کشورهای متفاوت استفاده شده است، تفاوت‌های بارزی را در توزیع طبقات دلبستگی در بین فرهنگ‌های مختلف نشان داده است. طبق گزارش اینثورت (۱۹۷۸) پراکندگی استاندارد در جمعیت‌های آمریکای شمالی تقریباً به صورت ۲۰٪ نوزادان اجتنابی (A)، ۷۰٪ نوزادان ایمن (B) و ۱۰٪ نوزادان مقاوم یا دوسوگرا (C) بوده است (همان منبع).

¹ - Barrat

² - Hind, R.A.

³ - Phylogeny

⁴ - Grossman, K.E.

تحقیقات نشان داده‌اند که اگر چه عمده نوزادان در کشورهای متفاوت را می‌توان در طبقات دلبستگی مشاهده شده توسط اینشورث و همکاران (۱۹۸۴) جای داد اما فراوانی نسبتاً بزرگ‌تری از نوزادان اجتنابی در کشورهای اروپای غربی (لامب^۱ و همکاران، ۱۹۸۴؛ گروسمن و همکاران، ۱۹۸۱ و ۱۹۸۵) و نوزادان مقاوم یا دوسوگرا در ژاپن (میاک^۲ و همکاران، ۱۹۸۵) و اسرائیل (ساجی^۳ و همکاران، ۱۹۸۵)، مشاهده شده است. در یک مطالعه در ژاپن (تاکاهاشی^۴، ۱۹۸۶) تمام نوزادان نایمن (۳۲٪) به عنوان مقاوم - دوسوگرا طبقه بندی شدند.

گروسمن و همکاران (۱۹۸۵) سهم بالای نوزادان گروه اجتنابی در آلمان را به فشارهای فرهنگی بر روی مادران جهت تشویق آنان به پرورش استقلال می‌دانند (نقل از برترتون^۵، ۱۹۸۵).

با توجه به این که توزیع طبقات دلبستگی کودکان منوط به فرهنگ شرق و غرب و همچنین فرهنگ‌های مختلف فرق می‌کند و با توجه به نتایج پژوهش حاضر که ۴۱/۷٪ درصد از کودکان دوسوگرا و ۴/۲٪ از آنها اجتنابی می‌باشند، می‌توان این یافته‌ها را با فرهنگ خاص ایرانی تبیین کرد. بعبارت دیگر می‌توان به خوبی یافته‌های ناهمگرای به دست آمده از پژوهش حاضر را با برخی از پژوهش‌های انجام گرفته در کشورهای غربی، بر مبنای تأثیر تفاوت‌های فرهنگی- اجتماعی در سطح ملی و در سطح منطقه‌ای (آذربایجان)، با فرهنگ سنتی- مذهبی و زبان متفاوت از سایر نقاط ایران، تبیین کرد. آمارهای به دست آمده از تحلیل آماری این پژوهش حاکی از شباهت بین درصدهای دوسوگرایی در ایران و ژاپن شمالی می‌باشد.

در فرهنگ ایرانی کودکان از همان ابتدا با توجه به وابستگی‌هایی که بین اعضای خانواده و آنها ایجاد می‌شود و بر حسب نوع دیدگاه و شیوه‌های تربیتی

¹ - Lamb, M.E

² - Miyake, K

³ - Sagi, A.

⁴ - Takahashi, K

⁵ - Bretherton, I

که در این فرهنگ و خرده فرهنگ‌های آن رایج است، کودکان در جدایی‌های موقت، و کوتاه مدت و ملایم نیز اضطراب جدایی احساس می‌کنند. در پژوهش حاضر برای تعیین طبقات دلبستگی کودکان از آزمون اضطراب جدایی استفاده شده است. کلاسبران و بالبی (۱۹۷۶) مدعی شده‌اند که آزمون اضطراب جدایی مطمئن‌ترین ابزار اندازه‌گیری الگوهای درونی دلبستگی در سنین میانی دوران پیش دبستانی کاملاً اثبات و پذیرفته شده است. شواهد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهند پاسخ به آزمون اضطراب جدایی رابطه نزدیک و معناداری با رفتارهایی که در موقعیت‌های واقعی جدایی و بازگشت مادر مشاهده شده‌اند، دارد (نقل از مین و همکاران، ۱۹۸۵؛ گروسمن و گروسمن، ۱۹۹۰؛ استونسون-هیند^۱ و همکاران، ۱۹۹۵؛ کیکتی و همکاران، ۱۹۹۰).

باید بر این نکته تأکید کرد که وقوع تغییر در کیفیت دلبستگی، با نظریه دلبستگی تعارضی ندارد. زیرا نظریه دلبستگی مدعی آن نیست که ماهیت دلبستگی اولیه نوزاد-مادر تعیین‌کننده الگوی مستمر ارتباطی فرد برای همیشه است بدون آن که پیامدهای حوادثی را که ممکن است رابطه را قطع کند و با تغییر در جهت مثبت یا منفی مواجه نماید، در نظر بگیرد (اینثورث، ۱۹۸۲). در واقع بالبی (۱۹۷۳) خود شواهدی را گزارش کرده است مبنی بر این که حوادث اتفاق افتاده در طول دوران کودکی ممکن است تأثیرات عمیقی بر کیفیت روابط کودک با چهره دلبستگی وی داشته باشند. محققانی که به مطالعه و بررسی شرایطی پرداخته‌اند که می‌تواند به تغییر الگوی دلبستگی منجر شود عوامل مختلفی را مورد اشاره قرار داده‌اند که مهمترین و برجسته‌ترین علل تغییر بدین شرح می‌باشند:

نخست، با گسترش شبکه روابط دلبستگی در طول دوره پیش دبستانی، ممکن است دلبستگی‌های ناایمن بین کودک با سایر چهره‌های دلبستگی مانند دیگر بزرگسالان مراقب، دایه، همشیران و مانند آنها شکل بگیرند (کیکتی و همکاران، ۱۹۹۰). ممکن است علت افزایش دوسوگرایی در بین کودکان این

¹ - Stevenson-Hind

پژوهش همین تبیین باشد که نوع رابطه دلبستگی کودک با چهره های دلبستگی ثانوی، مانند مادر بزرگ و حتی پدر در فرافکنی تصاویر بیش از رابطه دلبستگی مادر - کودک نقش داشته است.

دوم، هر مرحله تحولی با خود امکان سازماندهی مجدد دلبستگی را به همراه می آورد. بنابراین پاره ای از کودکانی که در دوره نوزادی دلبستگی نایمن داشته اند در صورت به دست آوردن محیطهای حمایت کننده و حساس (از والدین یا معلمان) ممکن است واجد دلبستگی ایمن گردند (کیکتی و همکاران، ۱۹۹۰). این تبیین پدیده امروزی سازی مدل درونی از چهره دلبستگی را نشان می دهد. شاید حضور چند ماهه در مهد کودک به نوعی تحول عاطفی- شناختی خاصی را در کودک موجب شده، تأثیر ویژه ای بر رابطه مادر- کودک داشته است.

این پژوهش مؤید آن است که فرزندان پدران و مادرانی که هر دو نایمن هستند بیش از فرزندان پدران و مادرانی که یکی از آنها نایمن هستند، در معرض خطر دلبستگی نایمن بیشتری قرار ندارند. تبیین احتمالی این یافته آن است که از آن جا که در فرهنگ ما، مادر نقش اساسی نسبت به فرزند دارد و ارتباط فرزند و مادر بسیار نزدیک تر از ارتباط فرزند و پدر است و اصولاً پدران (ایمن یا نایمن) وقت بسیار اندکی برای ایجاد ارتباط نزدیک و صمیمانه با فرزندان خود دارند، شاید یک یا دو ساعت در روز، بنابراین یک چهره کاملاً فرعی یا ثانوی محسوب می شوند و بنابراین به دلیل محدودیت بیش از حد ارتباط پدر-کودک در این پژوهش رابطه معنی داری با نوع دلبستگی کودک نداشته است و نقش تعدیل کننده ای در ارتباط مادر- کودک ندارد. تبیین فوق، در مورد عدم وجود رابطه طبقات دلبستگی پدر با طبقات دلبستگی کودک نیز می تواند مطرح باشد.

جدول ۵: آزمون خی دو فراوانی دل بستگی مادر - کودک در سه طبقه

سطح معنی دار	درجه آزادی	مقدار خی دو	کودکان دوسوگرا		کودکان اجتنابی		کودک ایمنی		طبقه دل بستگی کودک	طبقه دل بستگی مادران
			درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی		
۰/۱۶۷	۴	۶/۴۶۶	۳۵/۹	۱۴	۲/۶	۱	۶۱/۵	۲۴	خود پیرو	
			۶۶/۷	۴	۱۶/۷	۱	۱۶/۷	۱	انکار کننده	
			۶۶/۷	۲۳	۰	.	۳۳/۳	۱	مجدوب	
			۴۱/۷	۲۰	۴/۲	۲	۵۵/۲	۲۶	کل	

جدول ۶: آزمون خی دو فراوانی دل بستگی پدر - کودک در دو طبقه

سطح معنی دار	درجه آزادی	مقدار خی دو	کودکان نایمن		کودکان ایمن		طبقه دل بستگی کودک	طبقه دل بستگی پدران
			درصد	فراوانی	درصد	فراوانی		
۰/۴۳۷	۱	۰/۵۱۵	۴۸/۶	۱۸	۵۱/۴	۱۹	مادران ایمن	
			۳۶/۴	۴	۶۳/۶	۷	مادران نایمن	
			۴۵/۸	۲۲	۵۴/۲	۲۶	کل	

جدول ۷: آزمون خی دو فراوانی دل بستگی پدر - کودک در سه طبقه

سطح معنی دار	درجه آزادی	مقدار خی دو	کودکان دوسوگرا		کودکان اجتنابی		کودک ایمنی		طبقه دل بستگی کودک	طبقه دل بستگی پدران
			درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی		
۰/۵۸۹	۴	۲/۸۱۹	۴۳/۲	۱۶	۵/۴	۲	۵۱/۴	۱۹	پدران خود پیرو	
			۳۰	۳	۰	۰	۷۰	۷	پدران انکار کننده	
			۱۰۰	۱	۰	۰	۰	۰	پدران مجدوب	
			۴۱/۷	۲۰	۲	۲	۴/۲	۲۶	کل	

جدول ۶: آزمون خی دو فراوانی دل‌بستگی پدر - کودک در دو طبقه

سطح معنی دار	درجه آزادی	مقدار خی دو	کودکان ناایمن		کودکان ایمن		طبقه دل‌بستگی کودک طبقه دل‌بستگی والدین
			درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۰/۴۶۴	۱	۰/۵۳۶	۴۱/۹	۱۳	۵۸/۱	۱۸	مادران ایمن
			۵۲/۹	۹	۴۷/۱	۸	مادران ناایمن
			۴۵/۸۳	۲۲	۵۴/۲	۲۶	کل

منابع

- پاکدامن، شهلا(۱۳۸۰). بررسی ارتباط بین دلبستگی و جامعه طلبی در نوجوانی. پایان نامه دکتری. دانشگاه تهران.
- خانجانی، زینب(۱۳۷۹). بررسی رابطه جدایی های موقت و نشانه های مرضی حاد مادر با شکل گیری دلبستگی و بروز مشکلات رفتاری - اجتماعی در سطح پیش دبستان. پایان نامه دکتری. داتننگاه تهران.
- طهوریان، جواد و همکاران(۱۳۷۳)«مترجم». روان شناسی کودک از دیدگاه معاصر، جلد اول. هترینگتون، میوس و پارک، راس(؟). مشهد؛ انتشارات آستان قدس رضوی.
- فدایی، فرید(۱۳۷۵)(مترجم). پیشگامان روان شناسی رشد. کرین، ویلیام. سی (۱۹۷۸). تهران؛ انتشارات اطلاعات
- منصور، محمود و دادستان، پریخ(۱۳۷۴). روانشناسی ژنتیک ۲. تهران؛ انتشارات رشد.
- Ainsworth, M.D.S. (1982). Attachment retrospect & prospect. Inb CM.Pardes&J.Stevenson-Hinde (Eds) The Place of attachment in human behavior pp.3-30 New York: Tavistook.
- Barrtt, M.S., Negayama, k. & Minami, T(1993). The social environments of early infancy in Japan & The United States. Early Development & Parenting 2, 51-64.
- Bretherton, I.(1985). Attachment theory : Retrospect & Prospect monographs of the society for research in child development, 50,33-35
- Broke, J.S., Richter ,L. & Whiteman M.(2000). Effects of parent personality, upbringing, & marijuana usc on the parent -child attachment relationship. Journal of American Academic child Adolescence psychiatry. 30(2):240-248.
- Caranza, V.Laura (2000). Links between perceived parent characteristic & attachment variables for young woman from intact families. University of South Carolina.

- Feldman, S.S. (1988). Mother's internal models of relationship & children's behavioral & developmental status : A study of mother child interaction. *Child Development*, 59, 1273-1285.
- Fogel, A. (1997). *Infancy: infant, family & society*. West publishing company. Minneapolis. New York. Los Angeles. San Francisco.
- Grossmann, K., Grossmann, K.E., Gottfried, S., Grehends, S. & Lothar, V. (1985). Maternal sensitivity & newborns orientation responses as related to quality of attachment in northern Germany. *Monographs of the society for research in child development*, 50-233-256.
- Grossmann, K.E., Grossmann, K. (1990). The wider concept of attachment in cross culture research. *Human Development*, 33, 31-47.
- Grossmann, K.E., Grossmann, K., Huber, F. & Wartner, V. (1981). German Children behavior toward their mothers at 12 months & their fathers at 18 months in Ainsworth's strange situation. *Interactional Journal of Behavioral Development*, 4, 157, 181.
- Hinde, R.A. & Stevenson-Hinde, J. (1991). Perspective on attachment. In C.M. Parks, J. Stevenson-Hinde, P. Marris (Eds), *Attachment across the life cycle* (pp 52-65). London : Rutledge.
- Izard, C.E., Haynes, M.O., Chisholm, G. & Baak, K. (1991). Emotional Determinants of infant attachment. *Child development*, 62, 906-917.
- Laifer, M. Kilbane, T. & Grossman, G. (2001). A three generational study comparing the families of supportive & unsupportive mothers of sexually abused children . *Illinoise School of professional psychology*. Chicago 60603. USA. 6 (4): 353-364.
- Lamb, M.E., Thompson, R.A., Gardner, W.P., Charnor, E.L., & Estes, D. (1984). Security of infantile attachment as assessed in the strange situation. Its study & biological interpretation the behavioral & brain sciences, 7, 127-171.
- Main, M. & Goldwyn, R. (1984). Predicting rejection of her infant from mothers representation of her own experience. Implications

- for the abused-abusing intergeneration cycle. *Child abuse & Neglect*, 8,203-217.
- Main, M.Kaplan, N & Casidy, j. (1985). Security in infancy childhood and adulthood: A move to level of representation. In I. Betterton & E.Waters (Eds.) *Growing point in attachment theory & research* , monographs of the society for reach in child development ,50(1-2 serial No.209).
 - Miyake,K.,Chen,S.,& Campos,J.J(1985). Infant temperament, mother's mode of interaction, & attachment in japan: An interim report monographs of the society or research in Child Development, 50,276-197.
 - Sagi,A., Lamb,M.E.,Lewkowicz,K.S., Shoham,D.R.& Estes,D. (1985).Security of infant-mother,-father, & - merapilit attachments among Kibbutz –reared isroeli children monographs at the society for research in child development . 50,237-257.
 - Steele, H., Steele, M. & Fonagy, D. (1996). Associations among attachment classifications of mothers, fathers & their infants. *Child Development*, 67-541-555.
 - Stevenson–Hinde, J., Shouldice, A. (1995). Mathernal interactions & self-reports related to attachment classification at 4.5 years. *Child Development*, 66,583-596.
 - Takahashi, K.(1986).Examining the strange-situation procedure with japans mothers & 12- month old infants . *Developmental psychology*, 22,265-270.
 - Teti, D.M., Gelfand, D.M., Messinge, D.S., & Isabella, R.(1995). Maternal depression & quality of early attachment: an examination of infants, preschoolers, & their mothers. *Development psychology*, 31(3), 364-376.
 - Ward, M.J., Carlson, and E.A. (1995) .Associations among adult attachment representation, maternal senaitivity, and infant – Mather attachment in a sample of adolescent mothers. *Child Development*, 66, 69-77.